حماسه سوم خرداد در اینترنت

خرمشهر، دات کام

احمد جلالی فراهانی

خرمشهر برای ایرانی ها فراتر از نام و خاطره یک پیروزی نظامی است. خرمشهر برای ما معنایی فراتر از تمام واژه هایی دارد که یک ملت برای شکوه و عظمت و همبستگی ملی اش به آنها نیاز دارد. با این همه گاهی دچار فراموشی می شویم. اگر از تک تک ما بپرسند فردوسی را می شناسی؟ حتماً پاسخمان مثبت است، اما چند نفر از ما شاهنامه فردوسی را کامل خوانده و بیت هایی از آن را از بر است ؟ حکایت ما و خرمشهر هم حکایت ما و شاهنامه است. با این همه حتماً در دوران ما فردوسی و حماسه شاهنامه را بیشتر و بهتر از دوران سلطان محمود غزنوی می دانند و می شناسند. مطمئناً این اتفاق درباره خرمشهر و حکایت فتح و بازپس گیری آن در سالیان دوری که در راهند می افتد. من در این باره شک ندارم. تا این که صدام خواب خوش فتح خرمشهر را دید و به رؤیای وصال «محمره» یا را از گلیمش فراتر گذاشت و فاجعه سقوط خرمشهر را رقم زد، به خیال خام فتح تهران و چه وچه و چه. پایان این خواب خوش البته کابوسی شد برایش. کابوسی که تعبیرش را بالاخره در پای چوبه دار او دیدیم. فتح خرمشهر برای ایرانیان چیزی فراتر از شعارهای تکراری و همیشگی است. گیرم که فقط و فقط در سوم خرداد یادش را گرامی بداریم. گیرم که به این حماسه چون مناسبتی تکراری و هر ساله نگاه شود. باز هم تاریخ کار خودش را خواهد کرد. این بار خرمشهر را در فضای خاطرات نسل سومی و وبلاگ های آنان روایت می کنم.

برای نسل سوم فتح خرمشهر مصادف است با حس نوستالژیکی از روزگار کودکی و ایامی دور. با این حال شیندنی و خواندنی است. برای مثال نویسنده ای که خود را «نوشی» معرفی می کند در وبلاگش خاطراتش از خرمشهر را چنین روایت می کند :

«من در خرمشهر به دنیا اومدم و ۹ سال اول زندگی ام رو هم اونجا گذروندم. قبل از من خواهر و برادرم اونجا به دنیا اومده بودن. قبل از اونا هم مامانم.... حتی بابا هم تمام دوره جوانی اش به بعد رو تو خرمشهر بود.

از روزای اول جنگ خاطره واضحی ندارم. شاید بخاطر این که وقتی جنگ شروع شد من اصفهان بودم. چیزی که یادمه قیافه خسته و گرد و غبار گرفته و غمگین آدمایی بود که به خونه ما اومدن و سؤالهای عجیب و غریب من: «ماری، تو چرا با دمپایی اومدی مسافرت. کفشات کو؟» و جواب عمیق ماری، که به سالی از من کوچیکتر بود و من واسه فهمیدن حرفش به سالها گذر زمان احتیاج داشتم: «خوب می دونی نوشی، ما داشتیم بازی می کردیم با بچه ها، که صدامون کردن و سریع پریدیم توی ماشین. اصلاً وقت نشد کفش بپوشم، عراقیا پشت سرمون بودن.» و دلشوره خنده دار مامان بزرگ که همیشه با حسرت می گفت: «نکردم پلوپز رو از برق بکشم... کوفتشون بشه عراقیا. اون همه غذا پختم. خاله ت خونه مون مهمون بود، حالا یعنی سوخته پلوها؟» آخ مامانی... پلو که هیچ، همه نخلای خرمشهر سوخته بودن اونوقت که تو این حرفا رو می زدی.

تموم سالای بچگی من با جنگ گذشت. تموم سالای بچگی من با کابوس آژیر قرمز و حمله هوایی و سربالای جنگی پر شد. اما هیچوقت روزی رو که خرمشهر آزاد شد از یاد نمی برم. هیچوقت توی خونه ما این همه آدم شادیه جا جمع نشده بود. هیچوقت یادم نمیره که وقتی توی مدرسه ازم می پرسیدن کجایی هستی، باغرور سرم رو بالا می گرفتم و می گفتم: «خرمشهر» چون که من هیچوقت باور نکردم خرمشهر، خونین شهر باقی بمونه.

دلم می خواد جای همه اون آدمای سبز و پاکی رو که رفتن و دیگه برنگشتن، رفتن و به پلاک ازشون برگشت، همه اونایی که بچه هاشون رو ندیدن و شهید شدن، همه اونایی که رفتن و جانباز شدن... دلم می خواد جای همه اونایی رو که با همه سادگی و پاکی، جونشون رو گذاشتن کف دستشون و جنگیدن، تنوم همه خوبی های دنیا خالی کنم...

نه ،.... دلم می خواد جای همه اونایی رو که فکری جز سربلندی ایران نداشتن و ندارن، همه اونایی که صدقاته تا آخرین لحظه، به آرمانهاشون وفادار موندن و می مونن، توی همه خوبیهای دنیا خالی کنم...

اینو هم بگم که درسته خرمشهر، اون طور که باید و شاید خبر نشده، اما باور کنین من کمتر دلی رو به سبزی و خرمی بچه های خرمشهر دیدم.»

نوشته به شدت تکان دهنده است. گرچه از سادگی و صمیمیت برخوردار است اما واقعاً تکان دهنده است. طنز تلخی که نگرانی مادر بزرگ را از نیمه کاره ماندن پخت غذا به تصویر می کشد گویاترین تصویر از سادگی و صمیمیت جنوبی های خوب ایران دارد. نویسنده نوشته اش را با یک پیام به پایان می برد. او می نویسد : «این نوشته در ستایش آزادیه نه جنگ. در ستایش شهریه که دوستش دارم، در ستایش آدمایی که بخاطر ایران [کشته شدن] این نوشته تنها خواب خوش منه، از میون اون همه کابوس که در تموم اون سال ها دیدم... باز هم باید توضیح بدم؟»

نویسنده تصویر نوستالژیک از حماسه بازپس گیری خرمشهر نشان می دهد. تلخی و غمی جانکاه از یارانی که غریبانه و دلیرانه رفتند در لفافی از شیرینی پیروزی بزرگ و دلنشین. لابد آدم ها آن روزها با گریه می خندیدند. من که ندیدم اما خوشا به حال آنها که با گریه در خیابان ها پای کوبی کردند و شیرینی یک فتح تاریخی را به ضمیرشان ضمیمه کرده اند.

نویسنده دیگری که از ارائه نام خودش صرف نظر می کند درباره فتح خرمشهر می نویسد : «من فکر می کنم فتح خرمشهر است. روبروی تصویر دو سنگر می بینیم که محافظ هستند و رزمندگانی که به آتش گشودن به صف دشمن از همرزم خود حمایت می کنند. ذیل این عکس مطلبی هم با عنوان «خونین شهر، روزهای مقاومت» نوشته شده که خواندنش خالی از لطف نیست :

«مدافعان حماسه ساز خرمشهر با مقاومت جانانه خود استراتژی جنگ سریع یا پیروزی برق آسای دشمن را به شکست کشاندند و عراق را در تکمیل هدف و طرح جدید خود، یعنی اشغال خرمشهر و آبادان ناکام گذاشتند... و اگر نبود مقاومت ۳۴ روزه مردانه مدافعان خرمشهر، شاید نتیجه جنگ طور دیگری رقم می خورد و شاید آبادان و اهواز نیز سایه های شوم تجاوز چکمه های متجاوز بعثی را بر سر خود احساس می کرد. چهارم آبان ۵۹، روز کامل شدن اشغال «خرمشهر» و سوم خرداد ۶۱ و بعد از ۵۷۸ روز اسارت، روز پایان حماسه «خونین شهر» و آزادسازی آن بود.»

در وبلاگ دیگری مرتضی سرهنگی حکایتی از سرنوشت شوم یکی از فرماندهان عراقی حاضر در ماجرای خرمشهر تعریف می کند که خواندنی است و چه بهتر که این گزارش را با این نوشته به پایان برسانم. با ذکر این نکته که خرمشهر و ماجرای خونین فتح آن هرگز از ذهن مردم ایران پاک نخواهد شد و بر خلاف تصور معمول نسل سومی ها خیلی هم از چند و چون ماجرای آن نامطلع نیستند و به داشتن پدرانی که چنین حماسه ای را رقم زدند افتخار می کنند. مرتضی سرهنگی می نویسد:

«...ایرانیان آمدند...»، این نخستین جمله هایی است که سرهنگ «احمد زیدان»، فرمانده نیروهای عراقی در خرمشهر، روی ورقه تلفنگرام خود می نویسد. این تلفنگرام وقتی به فرماندهان او می رسد که باران آتش راه را بر نیروهای عراقی بسته است. نیروهایی که ۱۹ ماه پیش، روی دیوار خانه های خرمشهر نوشته بودند: «آمده ایم تا بمانیم».

این سرهنگ اهل استان رمادی است و از طایفه «دلیم» به شمار می رود. او فارغ التحصیل دوره آموزشی چهل و نهم از دانشکده افسری بغداد است و کارت عضویت در شاخه نظامی حزب بعث را هم در جیب خود دارد.

سرهنگ زیدان قبل از فرماندهی نیروهای مستقر در خرمشهر، فرمانده تیپ ۱۱۳ پیاده نظام بود که جزو تیپ های مرزی محسوب می شود.

بعضی از نظامیان برجسته عراقی او را افسر لایقی نمی دانند و معتقدند این سرهنگ دانش نظامی ندارد و انتخاب او به فرماندهی این جبهه حساس و مهم، یک اشتباه بزرگ در جنگ عراق با ایران به حساب می آید؛ اما مطیع بودن و اطاعت تاخته اند تا آن را نابود و محو و یا مستعمره خود کنند نبرد کرده اند. و این از خودگذشتگی موجب شده ایران جزو معدود کشورهای جهان باشد که پیوسته مستقل و سربلند بوده و روزی به نام روز استقلال ندارد.

رحمت خدا به شهدای جنگ باد. به خاطر داشته باشیم، یادمان باشد فتح خرمشهر و آن همه مقاومت و ایستادگی، ایران را ایران کرد چرا که هر متجاوزی را در باره چگونگی پایان پیروزی و جنگی که می خواهد علیه ایران به راه بیندازد به تفکر و تردید و دو دلی می اندازد.»

مسلماً نگاه نویسنده به مسائل روز است. نکته ای که اما در این نوشته اهمیت دارد، مسأله تأثیر گذاری یک پیروزی کاملاً مردمی بر تهاجم دشمن به اصطلاح تا بن دندان مسلح، بر حافظه تاریخی ایرانیان است. بعد از فتح خرمشهر ایرانی ها می توانند مثال و نمادی عینی و ملموس برای به بار نشستن موضوع مقاومت در برابر مهاجمان در ادبیات روزمره خود ارائه کنند و در تاریخ چندین هزار ساله ایرانی ها چنین اتفاقی به ندرت به وقوع پیوسته است.

افتخار به فتح خرمشهر در وبلاگ ها تنها به ذکر خاطرات محدود نمی شود. هستند وبلاگ هایی که با ارائه عکسی یاد فتح خرمشهر و سوم خرداد را زنده نگه می دارند و به آن می بالند. در ذیل عکسی از مسجد جامع نوشته زیبایی حک شده است با این مضمون :

«مسجد جامع خرمشهر، قلب شهر بود که می تپید و مظهر ماندن و استقامت بود. مسجد جامع خرمشهر، مادری بود که فرزندان خویش را زیر بال و پر گرفته بود و در بی پناهی پناه داده بود و تا بود مظهر ماندن و استقامت بود و آنگاه نیز که خرمشهر به اشغال متجاوزان در آمد و مدافعان ناگزیر شدند به آن سوی خرمشهر کوچ کنند باز هم مسجد جامع، مظهر همه آن آرزوهایی بود که جز در بازپس گیری شهر برآورده نمی شد. مسجد جامع، همه خرمشهر بود!»

در همین وبلاگ عکس های دیگری از جنگ نابرابر ایرانیان و عراقی ها در ماجرای آزاد سازی خرمشهر وجود دارد که همگی زیبا هستند. در یکی از این عکس ها رزمنده ای را می بینیم که تک و تنها در حال جنگیدن و تیر اندازی به دشمن است. احتمالاً او برای رد شدن از عرض خیابانی که روبروی در همان مسجد جامع واقع شده است مجبور به تیر اندازی به نیروهای بعثی است. روبروی تصویر دو سنگر می بینیم که محافظ هستند و رزمندگانی که به آتش گشودن به صف دشمن از همرزم خود حمایت می کنند. ذیل این عکس مطلبی هم با عنوان «خونین شهر، روزهای مقاومت» نوشته شده که خواندنش خالی از لطف نیست :

«مدافعان حماسه ساز خرمشهر با مقاومت جانانه خود استراتژی جنگ سریع یا پیروزی برق آسای دشمن را به شکست کشاندند و عراق را در تکمیل هدف و طرح جدید خود، یعنی اشغال خرمشهر و آبادان ناکام گذاشتند... و اگر نبود مقاومت ۳۴ روزه مردانه مدافعان خرمشهر، شاید نتیجه جنگ طور دیگری رقم می خورد و شاید آبادان و اهواز نیز سایه های شوم تجاوز چکمه های متجاوز بعثی را بر سر خود احساس می کرد. چهارم آبان ۵۹، روز کامل شدن اشغال «خرمشهر» و سوم خرداد ۶۱ و بعد از ۵۷۸ روز اسارت، روز پایان حماسه «خونین شهر» و آزادسازی آن بود.»

در وبلاگ دیگری مرتضی سرهنگی حکایتی از سرنوشت شوم یکی از فرماندهان عراقی حاضر در ماجرای خرمشهر تعریف می کند که خواندنی است و چه بهتر که این گزارش را با این نوشته به پایان برسانم. با ذکر این نکته که خرمشهر و ماجرای خونین فتح آن هرگز از ذهن مردم ایران پاک نخواهد شد و بر خلاف تصور معمول نسل سومی ها خیلی هم از چند و چون ماجرای آن نامطلع نیستند و به داشتن پدرانی که چنین حماسه ای را رقم زدند افتخار می کنند. مرتضی سرهنگی می نویسد:

«...ایرانیان آمدند...»، این نخستین جمله هایی است که سرهنگ «احمد زیدان»، فرمانده نیروهای عراقی در خرمشهر، روی ورقه تلفنگرام خود می نویسد. این تلفنگرام وقتی به فرماندهان او می رسد که باران آتش راه را بر نیروهای عراقی بسته است. نیروهایی که ۱۹ ماه پیش، روی دیوار خانه های خرمشهر نوشته بودند: «آمده ایم تا بمانیم».

این سرهنگ اهل استان رمادی است و از طایفه «دلیم» به شمار می رود. او فارغ التحصیل دوره آموزشی چهل و نهم از دانشکده افسری بغداد است و کارت عضویت در شاخه نظامی حزب بعث را هم در جیب خود دارد.

سرهنگ زیدان قبل از فرماندهی نیروهای مستقر در خرمشهر، فرمانده تیپ ۱۱۳ پیاده نظام بود که جزو تیپ های مرزی محسوب می شود.

بعضی از نظامیان برجسته عراقی او را افسر لایقی نمی دانند و معتقدند این سرهنگ دانش نظامی ندارد و انتخاب او به فرماندهی این جبهه حساس و مهم، یک اشتباه بزرگ در جنگ عراق با ایران به حساب می آید؛ اما مطیع بودن و اطاعت بی چون و چرای او از دستورهای صدام و فرماندهان رده های بالاتر، همه ضعف های او را میپوشاند. او در تماس خود با صدام، درباره تازه ترین خبرهای خرمشهر می گوید: «قربان! خرمشهر با مردان دلاور ما پایدار است و به صورت دژ محکمی، هر نیروی مهاجمی را خرد می کند».

در آخرین شب خرمشهر، این سرهنگ میدان نبرد را خالی می کند؛ اما خیلی زود گرفتار میدان مین می شود و لرزش قدم هایش یکی از مین های خفته را بیدار می کند. هیکل نیمه جان سرهنگ در میدان مین باقی می ماند و به خاطر شدت آتش، کسی جرأت نمی کند به او نزدیک شود. ۳ ساعت بعد، در فرصتی کوتاه، چند سرباز وارد میدان می شوند و سرهنگ را که بیهوش و غرق در خون است، با یک جیپ جابه جا می کنند. راننده جیپ که یک سرباز است، بعد از طی مسافتی جیپ را نگه می دارد و فحش و ناسزا را به جان سرهنگ می کشد و او را مسبب همه بدبختی ها و تیره روزیهای خود و همقطارانش می داند. سرباز راننده، جیپ و سرهنگ نیمه جان را به حال خود رها می کند و به سویی می گریزد. اما نیروهایی که در آن حوالی بودند جیپ و سرهنگ را می یابند و او را به طرف اردوردو می برند.

سرهنگ شبانه با یک قایق به جزیره ام الرصاص برده می شود.

آن شب، شایعه کشته شدن سرهنگ احمد زیدان و ماندن جنازه او در میدان مین، میان نیروهای محاصره شده عراق می پیچد و تزلزل آنان را چند برابر می کند. این شایعه به قدری قوی و وقوع آن حتمی به نظر می رسد که فرماندهان رده بالای عراقی نیز به باور آن تن می دهند. سندی که در دست ماست، حاکی از این باور است. به همین دلیل، خبر کشته شدن سرهنگ زیدان در صدر اخبار آن روز مطبوعات و اطلاعیه های ما درباره آزادی خرمشهر قرار می گیرد.

چند روز بعد، صدام فرماندهان خود را برای اعطای نشان شجاعت به کاخ ریاست جمهوری فرا می خواند؛ با فرماندهانی که با دست خالی از خرمشهر بازگشته اند.

احمد زیدان در این ملاقات با عصا حضور پیدا می کند. صدام خطاب به فرماندهانش - که حالا سربازی برایشان باقی نمانده است - می گوید: «...من از مقاومت شما در خرمشهر راضی نیستم. این مدالها برای تسکین افکار عمومی است. آرزو می کردم در خرمشهر کشته می شدید و عقب نشینی نمی کردید. آیا شما واقعاً شایستگی دریافت نشان شجاعت را دارید؟ نه؛ اصلاً ندارید. وجدان من آرام نخواهد شد، مگر اینکه سرهای ته شده شما را زیر شنی تانکها ببینم». (در این حال، صدام از فرط عصبانیت لیوانی که جلوی دستش بود چنان روی میز می کوبد که تمام تکه های آن در کف سالن پخش می شود).

صدام با یأس و ناامیدی ادامه می دهد: «...ای وای؛ خرمشهر از دست رفت. چگونه آن را دوباره بگیریم؟»

یک جدول با دو شرح ۳۶۴۶

جدول روزنامه ایران دارای دو شرح «عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دوشرح ابتدا یکی از شرحها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

جدول عادی

افقی:

۱- خروجی در دستگاه های صوتی - شاعر و نویسنده معروف پارسی گوی سده هفتم که از آثار معروفش کتاب گلستان است
۲- چهارپای باربر - بارندگی همراه بادهای سخت - مرام
۳- مهلکه و فساد - غایت یا مقصود - ویژگی دولتی که به صورت اتحادیه ای از ایالت های دارای اختیارات خودگردانی اداره شود
۴- پشت سر - آرزو - رفتن از شهری به شهر دیگر - مگر
۵- اسبابی برای نشان دادن جهت وزش هوا - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها از وظایف ایشان است
۶- پراکندگی - درجه حرارت - بردبار - حرف مفعولی
۷- خرناس - صحنه آرایی - بی خرد و جاهل
۸- درس نخوانده - محتاج - دریغ خوردن
۹- حیله و حقه - فصاد - پادشاه
۱۰- قصد و نیت - امتداد - گردش - یکی از دو جنس
۱۱- ستاره - کامپیوتر
۱۲- انگور - دوست و معشوق - نازک و کم حجم - سود حرام
۱۳- بندری در سوئد - سلاح زنبور - پرچم ها
۱۴- سیاهرگ - منطقه ای در تهران - پرنده ای خاکی رنگ با گوشتی لذیذ
۱۵- مورد پسند یا دلخواه، عزیز - کم

عمودی:

۱- منار ه ای زیبا در شمال غربی محل جوبیاره اصفهان که از دوره ایلخانیان به جا مانده است - گرز آهنی
۲- هزارها - بازسازی - زدنی نارفیق
۳- یافت نشدنی - جواب منفی - شیطان
۴- نادرست و حقه باز - نیشتر - قیمت و ارزش - زمان معین
۵- ویران کننده - منفی، دارای نقاط تاریک و روشنی برعکس تصویر واقعی
۶- دشنام - جارزننده - منزل - حرف فاصله
۷- جهان ها - مقوای نازک - آزردگی
۸- مروارید ها - معلم دبستان - منزل ترکی
۹- خشک - بازدارنده خودرو - دارای شور و هیجان
۱۰- سنگریزه - شادمانی و خوشی - موجب بی حرمتی و شرمساری - چیز
۱۱- باشکوه -سپاسگزار
۱۲- درد چشم - مصیبت - ناحیه ای که مشک آن معروف بوده است - لقب مردان
۱۳- رازها - فریاد بلند - باز هم شیطان!
۱۴- صفت آب گوارا - نمایشنامه نویس معروف فرانسوی و خالق ابغی زنی - خنک
۱۵- پارچه کم عرض - علم اطلاع رسانی

جدول ویژه

افقی:

۱- جاری - داستانی از کارل گئورگ بوخنر آلمانی (مرگ دانتن)
۲- فکر و اندیشه - تظاهر به نادانی کردن - بدخواه و عدو
۳- خلایق - ظرف - گلابی
۴- خو گرفته و فرمانبردار - دور کردن - شیوه - پیمانه
۵- استاندار ایران باستان - اصلاح عکس
۶- اندک - سنگ سخت - دربه در - پسوند فاعلی
۷- برنج فروش - بد سرشت و بی سر و پا - مکان ها
۸- بی فایده و بی ثمر - صوت شناسی - زمزمه
۹- شایستگی - شهر صنعتی - حیثیت
۱۰- حرف ربط - بخشایش - قاطع چوب - چاشنی سالاد
۱۱- کفش مردانه یا زنانه پاشنه دار - مالاریا
۱۲- ربودن - مردن و درگذشتن - کلس - پیکار و جنگ
۱۳- رازدار - میانه کوه - قوس قزح
۱۴- دردها - برادر کمبوجیه !- خانه
۱۵- از آثار معروف ماکسیم گورکی روس - نوعی گیوه

عمودی:

۱- شاعر پست مدرن معاصر آمریکایی که در سال ۲۰۰۵ در سن ۷۸ سالگی درگذشت - مرکز فرماندهی
۲- یادگیرنده - امتیازها - هیکل موهوم که بچه را از آن می ترسانند
۳- سقز جویدنی - نیاکان - دارای رونق و جلا
۴- خلاف امر - اثر پا - برف - کلمه شرط
۵- میمون کوچک دمدار - طبقه هوا
۶- پشم نرم - واحد پول فرانسه و سوئیس قبل از یورو - حیله و فریب - وزغ
۷- منش ها - بانگ و نغمه - آن که به تنهایی به کاری بپردازد
۸- از ضمایر متصل - خوش طینت - یاری دادن
۹- عدد یک رقمی - کتاب زردشت - لاغر و دقیق
۱۰- پهلوان - بالا - تک و تنها - حرف ندا
۱۱- آبونمان - مشتزنی
۱۲- باطل شدن - پندار - نهایت و غایت - نوعی کشت
۱۳- نزاع - رودی در آسیا - مرد قوی در افسانه های یونان قدیم
۱۴- پرخون - قارچ - هوشیار و زرنگ
۱۵- استارت قدیمی - داستانی از ایروینگ استون آمریکایی

حل جدول عادی شماره ۳۶۴۵

حل جدول ویژه شماره ۳۶۴۵

موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
ایران
اشتراک ویژه تهران
موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران برای تمامی نشریات در حال انتشار خود مشترک می پذیرد
علاقه مندان به اشتراک و دریافت روزانه هر یک از نشریات روزانه ایران شامل: روزنامه ایران، روزنامه ایران ورزشی، روزنامه ایران دیلی (انگلیسی زبان)، روزنامه الوفاق (عربی زبان)، روزنامه ایران سپید (ویژه نابینایان) و ماهنامه ایران آذین می توانند پرسشنامه زیر را تکمیل و بر اساس جدول مندرج در آن هزینه اشتراک خود را به حساب جاری سیبا ۰۱۰۱۱۰۱۲۴۲۰۰۹ بانک ملی شعبه کسری کد ۱۸۵ به نام «موسسه شهرستانهای ایران» 0101101242009 پرداخت کرده و اصل رسید را به همراه پرسشنامه تکمیل شده با پست سفارشی به نشانی: تهران، خیابان سلیمان خاطر، نرسیده به مطهری، نبش کوچه گلزار شماره ۹۶ اداره مشترکین ارسال نمایند.

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد: / /
نام شرکت یا موسسه:
نشانی:
کدپستی الزامی است: تلفن تماس: تعداد و نام نشریه مورد تقاضا:
نوع درخواست: اشتراک جدید: ☐ تمدید اشتراک: ☐

هزینه اشتراک نشریه مورد تقاضا	۳ ماهه (ریال)	۶ ماهه (ریال)	یک ساله (ریال)
ایران	۵۵/۰۰۰ ☐	۱۱۰/۰۰۰ ☐	۲۲۰/۰۰۰ ☐
ایران ورزشی	۷۰/۰۰۰ ☐	۱۴۰/۰۰۰ ☐	۲۸۰/۰۰۰ ☐
ایران دیلی	۷۰/۰۰۰ ☐	۱۴۰/۰۰۰ ☐	۲۸۰/۰۰۰ ☐
الوفاق	۷۰/۰۰۰ ☐	۱۴۰/۰۰۰ ☐	۲۸۰/۰۰۰ ☐
ایران سپید	۹۷/۵۰۰ ☐	۱۹۵/۰۰۰ ☐	۳۹۰/۰۰۰ ☐
ایران آذین	۳۵/۰۰۰ ☐	۷۰/۰۰۰ ☐	۱۴۰/۰۰۰ ☐

مشترک شماره: شروع اشتراک: پایان اشتراک:
شماره مجزا: تاریخ پرداخت:

تذکر: ۱- ارسال نشریه برای درخواستهایی که تا دهم و بیستم هر ماه به امور مشترکین برسد به ترتیب از شانزدهم آن ماه و اول ماه بعد آغاز می شود.
۲- هزینه اعلام شده بابت یک نسخه و یک نوع نشریه است.
۳- لطفاً رسیدهای پرداختی پستی را تا پایان مدت اشتراک نزد خود نگهدارید.
۴- در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را مطلع نمایید.
۵- تلفن های امور مشترکین موسسه ایران: ۴ - ۸۸۳۴۹۰۰۲ ساعت تماس (۱۶-۸)، تلفکس: ۸۸۳۴۹۰۰۲
۶- برای تمدید اشتراک فقط کافیست بر روی فیش بانکی که اشتراک خود را نوشته و یا شماره ۸۸۳۴۹۰۰۲ فاکس و یا به نشانی فوق ارسال نمایید.
۷- نوشتن کدپستی دقیق الزامی است در صورت دادن اطلاعات نادرست و ناقص عواقب آن به عهده مشترک می باشد.
۸- مشترکین محترم می بایست شروع اشتراک و پایان اشتراک و همچنین که اشتراک خود را به یاد داشته تا پیگیری امور مربوط به آنها آسان گردد.
۹- در صورت عدم دریافت نشریه در اولین روز اشتراک مراتب را به اداره مشترکین اطلاع دهید در صورت عدم اطلاع به منزله دریافت تلقی می شود.
۱۰- مشترکین محترم در صورت تمایل به تمدید مجدد می بایست ۱۰ روز قبل از اتمام تاریخ اشتراک فیش بانکی را به همراه کد اشتراک به اداره مشترکین فاکس و یا به نشانی فوق پست نمایند. در صورت عدم تمدید در فاصله تعیین شده به منزله انصراف از اشتراک در نظر گرفته می شود.
۱۱- مشترکین محترم می توانند همزمان با تکمیل فرم اشتراک به عضویت باشگاه خوانندگان روزنامه ایران درآیند و از مزایای آن استفاده کنند. در صورت تمایل موافقت خود را اعلام فرمایید. موافقم ☐ موافق نیستم ☐
اداره امور مشترکین